

سروش عقل بی اندیشه در پاسخ چنین گفتا
(۱) (شه جواد غازی) باشدش تاریخ نورانی

۱۳۳۷ جلوس و بارش ز اسلام را تاریخ جستم گفت

(امان الله خان) بوده بهین روز مسلمانی (۱۳۳۸)

(تظلم به پیشگاه همایونی)

مهینت احمد شه ایران بناه چرخ خرگاها

زهی بر آسقات منصب تقدیر دربانسی

چگونه خوانمت چرخ بلند و اختر روشن

که هم بالاتر از اینی و هم والاتر از آنی

رسیده وقت تا زنجیر عدل آن انوشروان

بجنانند وحید دستکردی صفاهانی

شهنشاهها در این دوران مشروطیت ایران

هویت خائنین (که سبقت جسته ز استبداد چنگیز و قدر خانی

گروهی زشت و غارت کیش و استبداد پرورده

بخون زیر دستان سر فراز از سرخ دندانسی

گریزنده ز عدل و داد همچو خنفسا از گل

شتابنده سوی بیداد چون سوی عدم فانی

نه بر در گاه شه مسئول و نر یزدان هراسنده

بجرت کرده از قانون و آئین روی گردانی

(۱) جواد بصیغه مبالغه خوانده میشود و بقاعده ماده تاریخ گوئی در عدد يك واو

محسوب میشود زیرا يك واو بیشتر مکتوب نیست .

خیانت را چنان استاد کاندرا حکمت افلاطون
 چنان طراح در دزدی که در نقشه زدن مانی
 وجیه المله را نیرنگ و صد روئی برخ غازه
 نفور الدوله زاو والا چو فوقانی ز تحتانی
 ز ملیون نباید کاری الا غارت ملیون
 ز ناملی چه آید خسروا خود بینی و دانی
 بدزدی يك بیک محکوم همچون موش و در کشور
 شده با ارتقاء رتبه کرم گریه رقصانی
 مدیر هر اداره همچو دزد گردنه رهزنی
 اداره چون گریوه مملو از غول یابانی
 چنان بر خرمن آسایش ملت زدند آتش
 که بر باد فنا خاکسترش گردید ارزانی
 یکی پیشینه این قوم را بر خوان که بر کشور
 (سرچشمه آشوب) چها رفته است از اینان از فلانی تا بهمانی
 از این دسته است هر آشوب بر با اندر این کشور
 وز این باد مخالف کشتی ملک است طوفانی
 غم ویرانی ایران ندانند این گروه دون
 غم ویرانی آغل چه داند طبع حیوانی
 نه تنها آذری آزر فروزی کرد در گیلان
 که حکامند یکسر آذری خلقند گیلانی
 زیکمیلیون فزون دزدی تحدیداست و دزدانش
 ندیده هیچ کیفر نه سپاهانی نه طهرانی
 بیسته آن امین با هر خیانت دوستی محکم
 نموده آن شان با باسانی سست پیمانی

شود آرام این طوفان شورش اندر این کشور
 به بینند ار مجازات این گروه خائن و جانی
 در آویزد بدار قهر اگر این خائنین را شه
 فلك احسنت گوئی بیشه سازد خاك زه خوانی (دادخواهی نگارنده)
 شهنشاه ز مظلومین این کشور منم یکتن
 که شد سرمه تنم در آتش بشلسته ستخوانی
 ستم ها رفته بر من هم ز خویش وهم زیبگانه
 نموده خویش شمشیری بمن بیگانه بیگانی
 بشهر اصفهان حاجی حسین شمر خوی دون
 که بادش داز قهر کيفر شاهنشاه ارزانی
 ز قوم من سه تن مقول کرد و هستی مارا
 قزون از ده هزاران برد در پیدا نه پنهانی
 زمامورین ایران بر رهی زینسان ستم آمد
 اگر چه بود دست آویز مامور بریطانی
 (امیدواری از شاهنشاه دادگستر)
 کنون بر درگه شاهنشاه محبوب می گویم
 در داداری و بیداد خواهی با ثنا رانی
 و زان نوشیروان دادگر امیدوار ستم
 که دامن بگیرد از ستم کاران به آسانی
 در ازای سخن کوتاه سازم زانکه می ترسد
 گزیده مار از هر رشته کوتاه و طولانی
 الا تا ز اتفاق و داد خیزد ممکت داری
 الا زاید تفاق و جور تا بر کننده بنیانی
 همیشه زنده باد ایران زمین پاینده باد افغان
 چو شاهنشاه ایران نیز چون سلطان افغانی
 (وحید)